

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سومین سیاق از آیه ۲۱ تا ۲۵ است. خدا در این آیات مردم را به خداپرستی دعوت می‌کند با توجه به آیات «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا» در سیاق سوم می‌فهمیم خداپرستی مورد نظر، ظهورش در ایمان به پیغمبر(ص) و قرآن است و در همین سیاق در مقابل خداپرستی، مردم نهی از جعل انداد برای خدا می‌شوند که ظهورش در پیروی از کافران مدعی است. در این آیات تحدی را هم می‌بینید.

اما سیاق چهارم آیه ۲۶ و ۲۷ بود. خداوند در این دو آیه یک اشاره‌ای به بهانه‌جویی کافران کرد. اینکه اگر قرآن کتاب حقی است این مدل مثل زندهای قرآن چیست؟

تا اینجا محور اصلی مباحث، قرآن بوده است؛ اما سیاق پنجم آیه ۲۸ تا ۳۳. در این سیاق کفر زیر سوال می‌رود: «كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أُمُوتًا» با توجه به سیاقهای قبلی کفر به قرآن است.

سیاق ششم: آیات ۳۴ تا ۳۹

ممکن است در شروع سیاق از آیه ۳۴ کمی تردید داشته باشید و بگویید آیه «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ... وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۳۴)» همچنان راجع به ملائکه و آدم است. چرا اینجا را شروع سیاق قرار می‌دهید؟ اولاً در قواعد تشخیص سیاق هر آیه‌ای باید به آیه قبلی خود متصل باشد، یا به جمله قبلی خود متصل باشد. اگر آیه ۳۳ را ببینید: «قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ... وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (۳۳)» در حقیقت آیه ۳۳ پایان پاسخی بود که خدا به سوال ملائکه داد. سوال این بود: خدایا چطور می‌خواهی آدم را به عنوان خلیفه و جانشین خودت روی زمین قرار دهی در حالیکه ما تصور می‌کنیم اگر آدم خلیفه تو شود فساد می‌کند، خونریزی می‌کند، جوابی که خدا به سوال اعتراض گونه ملائکه داد در آیه ۳۳ تمام شد. آیه ۳۴ جریان سجده است. یک شاهد دیگر و آن هم تکرار «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ». البته نمی‌خواهم بگویم هر جا از تکرار شد یعنی سیاق شروع می‌شود. اما در اینجا تکرار از نشان می‌دهد این آیه ادامه آیه قبلی نیست. آیات قبلی جریان خلافت آدم بوده، این آیه جریان سجده ملائکه بر آدم است. بسیاری از مترجمان و مفسران وقتی به بحث اعتراض ملائکه رسیدند دو جور به این سوال پاسخ دادند. یک عده گفتند: ملائکه با خود فکر کردند، آدم موجودی است که جسم حیوانی دارد، مثل حیوانات شهوت دارد، غضب دارد. زمین هم یک مکان مادی است. طبیعی است که برای منفعت جویی بیشتر خود دست به قتل و فساد می‌زند.

عده دیگری گفتند قبل از حضرت آدم روی زمین آدمهایی زندگی می‌کردند، انسانهای ناندرتان، انسانهای نسناس، موجوداتی که کاملاً از نظر هیکل و تیپ مثل آدم بودند ولیکن هنوز آن بار خلافت الهی با روح الهی نداشتند. ملائکه ظاهر آدم را شبیه آنها دیدند، آنها مثلاً حیوان پیشرفته بودند، ملائکه دیده بودند که چطور همدیگر را می‌کشند، گفتند پس انسان هم اینگونه عمل می‌کند؛ در حقیقت هیچ مستندی در آیات برای این دو تحلیل وجود ندارد. بلکه از بیرون به این سوال جواب داده اند.

اما دلیل من اینست که خود آیات فرموده که چرا ملائکه اعتراض کردند. اینطور فرموده: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا... مِنَ الظَّالِمِينَ (۳۵) فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ...» خدا با «وَإِذْ قُلْنَا» می‌خواهد به ما بفرماید: می‌دانید چرا ملائکه اعتراض داشتند؟ ملائکه سوال اعتراض آمیز بی‌جایی نداشتند. قبل از اینکه من بخواهم بگویم آدم را می‌خواهم خلیفه کنم یک سابقه‌ای از آدم دیده بودند که آن سابقه برایشان محل سوال شده بود. آن سابقه چی بود؟ همه می‌دانید که سجده بر آدم بلافاصله بعد از نفخ روح الهی است. اینجا اگر اول خلافت را فرموده بعد سجده را، به خاطر اینست که بحث اصلی خلافت بود و مسئله سجده را به مناسبت مطرح می‌کند. به مناسبت توجیه ما که چرا ملائکه اعتراض داشتند، می‌خواهد بفرماید یادتان باشد قبل از اینکه بحث خلافت باشد، آدم را که خلق کردیم و روح الهی در او دمیدیم، به ملائکه گفتیم سجده کنید. ملائکه هم بدون هیچ سوال و اعتراضی همه بر آدم علیه السلام سجده کردند الا ابلیس. بعد همان ابلیسی که سجده نکرده بود موفق شد آدم را بفریبد و آدم و همسرش را از جنت بیرون کند. یعنی بستر اخراج آدم و همسر او را از جنت فراهم کند، اینجا یک سوال برای ملائکه پیش آمد که از آن حرفی نزدند «وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ» چیزی در دلشان پدید آمد؛ خدایا به ما گفتی بر آدم سجده کنید ما خیال کردیم آدم موجودی است بالاتر از ما، ما تو را اطاعت کردیم و سجده کردیم؛ نور چشمی تو آمد درست فریب همان ابلیسی را خورد که حاضر به سجده بر او نشده بود. خدا به این اعتراض در سیاق قبلی جواب داد: شما از یک چیزی خبر ندارید و آن «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» است. این آدم دیگر آن آدمی که شما می‌شناختید نیست. آن آدمی که شما می‌شناختید ابوالبشر بود که گفتم بر او سجده کنید. این آدمی که امروز من می‌خواهم خلیفه خودم قرار بدهم عالم به کل اسماء الهی است. از فرش تا عرش قد کشیده است. لذا خدا برای اینکه جواب ملائکه را بدهد به آدم فرمود نشان بده که چقدر عالم به اسماء هستی. «فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (۳۳)» پس یکی از ارتباطهای این سیاق با سیاق قبلی اینست که می‌خواهد علت اعتراض ملائکه را اینجا باز کند که چرا اعتراض کردند. مسئله جعل آدم به عنوان خلیفه بود که ما تاکید کردیم خلیفه در هر زمان فقط یک نفر است «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً». کسی اگر می‌خواهد جانشین باشد باید عالم به اسماء باشد آنها «كُلَّهَا» علمش باید از ملائکه الله بیشتر باشد. طوری عالم به اسماء باشد که ملائکه الله هم نتوانند با او رقابت کنند. کجا همه افراد بشر عالم به اسماء هستند؟ کجا همه بشر علم وسیعتر از ملائکه الله دارند؟ مسلم است که خلافة اللهی یک مقام ویژه است. خیلی‌ها خیال کردند جریان سجده مال خلیفه الله است در حالیکه سجده بر آدم ابوالبشر است، سجده به خاطر «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» روح الهی که در آدم دمیده شد خدا فرمان سجده را صادر کرد. تمام افراد بشر روح الهی در آنها دمیده می‌شود. پس نوع بشر مسجود است برای نوع ملک. من می‌خواهم نوع ملک در خدمت نوع آدم باشد. خب امروز می‌دانید باران که می‌بارد، در واقع عوامل معنوی بارش باران، یکی شان ملائکه الله هستند، انسانی که به دنیا می‌آید، برای حفاظت از او، «وَإِنَّا عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ»، «كِرَامًا كَاتِبِينَ» (انفطار/۱۰ و ۱۱)، ملائکه به کار گرفته می‌شوند، برای نگارش اعمال خوب و بد او، در جریان فرزند آوری، در جریان رزق، در جریان حیات، تمام زندگی ما آدم‌ها در واقع تکیه دارد به یک دنیایی از ملائکه، که خدا آنها را آفریده و عملاً آنها را در خدمت نوع بشر قرار داده است. در این مسئله آدم خوب و بد هم فرقی نمی‌کند، اصلاً زندگی آدم و بنی آدم را خدا با ملائکه پیوند داده است، هیچ کاری از کارهای ما بدون اینکه خدا از ملک استفاده کرده باشد، انجام نمی‌شود. شب قدر، شب جریان قدرت خدا در عالم است، در سوره قدر خواندیم، خدا وقتی می‌خواهد قدرت خود را در عالم به جریان در بیاورد، از ملائک استفاده می‌کند، ملائکه الله در خدمت انسان است. پس مسئله سجده فقط بر خلیفه خدا نبوده است؛ اما خلافت قصه‌اش فرق می‌کند.

خدا می‌فرماید اگر من امروز به ملائکه گفتم، می‌خواهم آدم را خلیفه کنم، اینها اعتراض داشتند، چون سابقه ای از آدم سراغ داشتند، حالا بیاید قصه ابلیس. آن ملکی که حاضر به خدمت برای آدم نشد، حاضر نشد در خدمت نوع بشر قرار بگیرد به جسم نظر کرد، در حالی که خدا نظرش به جسم نبود، روح آدم از روح ملک ظرفیتش بیشتر است، او گل سر سبد خلقت است، ابلیس قبول نکرد و سر منشاء طایفه شیاطین جن شد، فرزندان او شدند جنیان، این طایفه جنیان تعداد زیادی شان، نه همه آنها، نوکران ابلیس هستند، مگر آنهایی که به پیامبر اکرم و به قرآن و به اسلام ایمان بیاورند، ابلیس با ذریه خودش تصمیم دارد که آدم را از مسیر بندگی خدا دور بکند. در واقع در نقطه مقابل خدمت به آدم، خیانت بکند. خب الان در این سیاق خدا ما را می‌خواهد برگرداند به این ماجرا، بگوید اگر می‌بینید اینها اعتراض داشتند در خلافت، یک اتفاقی قبل خلافت افتاده بود، «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ»، به یاد بیاورید آن وقتی را که به ملائکه گفتیم سجده کنید برای آدم، «فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ» همه سجده کردند به جز ابلیس، که همین آیه نشان می‌دهد که ابلیس از ملائکه بوده است ولی سجده نکرده است، «أَبِي» ابلیس ابا کرد، «وَاسْتَكْبَرَ» استکبار ورزید «وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» ابلیسی که امروز شما می‌شناسید در این جریان از کافران شد. «وَقُلْنَا» و ما گفتیم «يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ... حَيْثُ شِئْتُمَا» آدم شما با همسرت در جنت ساکن بشوید، که قبلا گفتیم، جنت باز زمین است، اصلا آدم روی زمین خلق شده است، این جنت هم روی زمین است، و بعد هم جنت ما هم که در نهایت می‌خواهیم به آن برسیم و برگردیم به آن جنت، آن هم از روی زمین آغاز می‌شود، شاهدش آیات آخر سوره زمر است که وقتی خدا متقیان را وارد بهشت می‌کند، می‌گویند «وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ» می‌گویند شکر خدا که وعده خود را محقق کرد، زمین را برای ما به ارث گذاشت، ما امروز هر جای بهشت بخواهیم می‌رویم، یعنی زمین جزو جنت است. آدم را گفتیم بیا در جنت ساکن بشو، هر چه می‌خواهید بخورید، «وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ» فقط به این درخت نزدیک نشوید «فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ» که اگر نزدیک بشوید از ظالمان خواهید شد. با توجه به سیاق این درخت همان درخت خلافت بود، فقط آدم حق نداشت خودش به سمت این درخت دست دراز کند، آدم باید صبر می‌کرد، تا قابلیت پیدا می‌کرد، یعنی آن «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ» اتفاق بیفتد، ولی عجله کرد، این عجله باعث شد که از جنت بیرونش کرد، بعد با توبه ای که کرد، و با تعلیم اسمائی که اتفاق افتاد، آدم دو مرتبه رسید به آن جایگاهی که توقع می‌رفت به آنجا برسد، و آن وقت خدا لباس خلافت الهی را بر قامت او پوشاند. ابلیس وسوسه کرد پس گفتیم همه بروید در زمین، دشمن یکدیگر باشید، «وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ» تا زمانی که ما اراده کنیم، هبوط، یعنی دیگر زمین آن چهره جنت بودن خود را از دست داد، و آدم ساکن زمینی شد که دیگر در این زمین باید تحمل سختی‌ها و رنج‌ها می‌کرد، بر خلاف جنت که در جنت این وضعیت حاکم نبود. ولی یک اتفاقی افتاد، «فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ» آدم شروع کرد از خدا تلقی کلمات کرد، این «فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ» منطبق است با «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» آدم شروع کرد به تلقی کلمات، خدا شروع کرد به تعلیم اسماء، این نشان می‌دهد که تعلیم اسماء به واسطه کلمات انجام شده است. خدا کلمات را القا می‌کرد، آدم تلقی می‌کرد. تا آدم به تدریج قد کشید و بالا آمد و به عرش رسید.

بینید مگر گناه وسوسه پذیری از شیطان، گناه دو نفر نبود؟ گناه آدم و حوا بود، پس چرا اینجا «فَتَابَ عَلَيْهِ» فقط خدا راجع به آدم حرف می‌زند، چون توبه حوا، تلقی کلمات و تعلیم اسماء و اینها نبود، توبه حوا در حد این بود که استغفرالله ... اما توبه آدم طبق بعضی از روایت چند صد سال طول کشید.

اما هبوط سر جای خودش باقی ماند، و آدم‌ها از این به بعد روی زمین یک امتحان بزرگ دارند، باید در مقابل هدایت الهی تعیین تکلیف کنند، هر وقت از جانب خدا هدایتی برسد، آنهایی که ایمان بیاورند، نجات پیدا می‌کنند، آنهایی که به هدایت خدا کفر و آیات را تکذیب کنند، اینها جهنمی می‌شوند. این سر آغاز ابتلا و امتحان بنی آدم روی زمین شد. حالا می‌خواهم این سیاق را جمع بندی کنم، صرف نظر از این بهانه، این سیاق به یک هدفی ختم شد، ما فهمیدیم چرا ملائکه اعتراض داشتند، و اینکه دشمنی به نام شیطان داریم، که تصمیم گرفته است مانع رسیدن ما به مقامات بشود.

قرآن در تداوم هدایت‌های وحیانی قبلی بشر است، الان مسئله این است که یک عده ای قرآن را می‌خواهند از وحی‌های قبلی جدا کنند، خدا می‌فرماید این در ادامه همان سلسله ای است که از زمان حضرت آدم شروع شده است تا حالا، آدم کتاب نداشت ولی وحی داشت. وقتی خلیفه الله شد، دیگر پیامبر الهی شد، حالا «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» وحی است، حالا به او وحی می‌شود، راه و چاه را خدا به او نشان می‌دهد به هر حال خدا نوع بشر را وصل کرد به ملکوت، به وسیله خلافت آدم علیه السلام.

بار اولی که خدا فرمود «اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ» هنوز آدم توبه نکرده بود، این «اهْبِطُوا» با یک بلا تکلیفی بود، حالا آدم‌ها و جنیان بروید با همدیگر دشمن باشید، «وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ» و در زمین پایگاه داشته باشید «وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ» بهره ای داشته باشید حالا تا وقتی که ما تصمیم بگیریم، اما وقتی آدم علیه السلام با تلقی کلمات، توبه اش مورد پذیرش خدا واقع شد، و به مقام خلافة الله رسید، «اهْبِطُوا» سر جای خودش ماند، «اهْبِطُوا» همان است اما دیگر از بلا تکلیفی در آمده بود، دیگر «بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ...» جای خود را به یک آزمایشی داد، «فَأَمَّا يَا تَيْبَتُكُم مِّنِّي هُدًى... وَلَا هُمْ يَخْزُونُ»، «وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا... هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۳۹)» اگر توبه آدم به نتیجه خود نرسیده بود، راه برای این آزمایش باز نبود. چون این هدایت را خدا می‌خواست به چه کسی نازل بکند؟ این با توبه آدم روی زمین رقم خورد. راه نزول هدایت الهی روی زمین باز شد. امروز در مقابل اسلام هم همین است؛ کسانی که می‌خواهند هدایت الهی را از پیامبر جدا کنند، یعنی می‌گویند من به الله ایمان دارم، به روز قیامت ایمان دارم اما پیامبر را نمی‌خواهم قبول کنم! «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۶)»، اما خودش می‌گوید: «أَمَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْأَخِرِ» خدا می‌فرماید: «وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ (۸)» این ایمان ندارد، اصلاً هدایت جز کانال خلیفه الله را خدا هدایت نمی‌داند، اصلاً هدایت یعنی چه؟ هدایت یعنی اتصال به پروردگار، مجرای این اتصال خلیفه الله است: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» بعضی‌ها خیال می‌کنند هدایت یعنی مثلاً چهارتا آداب و نزاکت داشتن، مثلاً اگر با ادب بودیم، یا فرض کنید سر هم کلاه نگذاشتیم، یا اگر دروغ نگفتیم دیگر ما هدایت یافتگانیم! بله اینها لازمه هدایت است اما هدایت فقط این نیست، آنچه برای انسان در مسئله هدایت پیش‌بینی شده مقاماتی بسیار عالی‌تر و والاتر است، نه اینکه انسان صرفاً دروغ نگوید و صرفاً مال مردم نخورد هر چند همین هم بدون هدایت وحیانی حاصل نمی‌شود، اما یک وقت آدم خودش را فریب ندهد که ما هدایت یافته هستیم و احتیاجی به پیامبر و خلیفه الله نداریم. این بابش مسدود است.

سیاق هفتم: آیات ۴۰ تا ۴۶

«يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ»: ای بنی اسرائیل! «اذْكُرُوا»، «أَوْفُوا»، «فَارْهَبُونِ»، «آمِنُوا»، «لَا تَكُونُوا»، «لَا تَشْتَرُوا»، «فَاتَّقُونِ»، «لَا تَلْبَسُوا»، «أَقِيمُوا»، «آتُوا»، «ارْكَعُوا»، «اسْتَعِينُوا»؛ اینها همه سلسله دستوراتی است به بنی اسرائیل، می خواهیم اینها را جمع بندی کنیم.

محور اصلی مباحث ما از اول سوره تا اول جریان بنی اسرائیل هدایت قرآن بود. یک عده هدایت قرآن را می پذیرند متقی هستند، یک عده نمی پذیرند: «اشْتَرُوا الصَّلَاةَ بِالْهَدْيِ» هستند هر چند ادعا کنند به خدا و قیامت ایمان دارند.

تا اینجا «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» کلی، «مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ» کلی، «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» کلی، همه چیز کلی بود تا اینجا، تا اینجا هنوز سوره مشخص نکرده در زمین چه کسانی مدنظر هستند؟ این اولین خطاب سوره است، می فرماید: «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ» ای بنی اسرائیل! بنی اسرائیل فرزندان حضرت یعقوب هستند، سلسله انبیای بنی اسرائیل از آنجا بود. حضرت ابراهیم دو فرزند داشت، اسماعیل و اسحاق، سلسله انبیاء از اسحاق تداوم پیدا کرد، فرزند اسحاق علیه السلام شد یعقوب(ع)، فرزند یعقوب، حضرت یوسف(ع)، سلسله انبیای الهی در فرزندان حضرت یعقوب تداوم پیدا کرد. «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ» یعنی ای جماعتی که یک تاریخ پیامبر برایتان فرستادم، یک تاریخ هدایت الهی بر شما نازل شده، یک تاریخ تجربه از وحی و نبوت و رسالت با شماست؛ امروز من با شما کار دارم. چرا اینها را مخاطب قرار می دهد؟ چون اینها دارند در مقابل قرآن مقاومت نشان می دهند، در مقابل پیامبر اکرم مقاومت نشان می دهند. بهانه این است که این نبوت که میراث ما بوده، حق ما بوده، چرا منتقل شد به یک شاخه دیگری؟ حالا با اینکه آن شاخه هم از حضرت ابراهیم علیه السلام است، فرزند اسماعیل است که بعد از سالهای متمادی پیامبر شده؛ چرا از طریق اسحاق وصل نیست؟ چرا در سلسله ما نیست؟ یکی از بهانه هایشان این است، که البته ما در آیات خواهیم خواند که مسائل اصلی چیزهای دیگر است.

خدا می فرماید: ای بنی اسرائیل «اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ» به یاد بیاورید نعمتی را که من بر شما ارزانی داشتم در طول تاریخ زندگیتان، از زمان حضرت یعقوب علیه السلام، از آن زمانی که منت بر یعقوب علیه السلام گذاشتیم و شما را از کنعان آوردیم به مصر و به آقایی رساندیم و تا بعد از آن که جریانات بعدی اتفاق افتاد و حضرت موسی آمد و چه شد و چه شد؛ کلاً «اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ». «وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ» شما به عهدم وفا کنید تا به عهدتان وفا کنم. عهد الهی چیست؟ در دور اول گفتیم، عهد الهی این است: هر وقت پیامبری آمد با حجت الهی و با دلایل روشن و آشکار و مؤید و مصدق پیامبران قبلی خودش بود، او را بپذیرید، به او ایمان بیاورید؛ در سوره احزاب است که می فرماید: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ» (احزاب/۸ و ۷)؛ باید یاری کنید پیامبر وقت را. به عهدم وفا کنید به عهد شما وفا کنم؛ عهد شما این است که به پیامبر اسلام، به قرآن کریم باید ایمان بیاورید. عهد من این است که شما را از عذاب الهی نجات بدهم و شما را به بهشت و به عزت و به سعادت برسانم. «وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ (۴۰)» فقط از من حساب ببرید. این معلوم می شود که عمده بنی اسرائیل دارند از یک جریان و اعمال فشارهایی می ترسند. یعنی بنی اسرائیل بخواهند ایمان بیاورند هم بزرگ کافران و ائمه کفر در خودشان هست که فضا را طوری رقم زدند که جرأت ایمان آوردن در بنی اسرائیل نیست. همانهایی که «حَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ... غِشَاوَةً»، همانهایی که «اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ... طُغْيَانِهِمْ».

«مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ» معنایش این نیست که هر چه در تورات و انجیل آمده در قرآن هم آمده؛ این نیست. یعنی برای شما حجت تمام است که این همان است که تورات گفته بود، این همان است که انجیل گفته بود. امروز پیامبری آمده، قرآنی می‌خواند که میبینید همه آنچه را که تورات گفته در خودش نشان می‌دهد، این تصدیق تورات است. یعنی آنچه را که تورات گفته بود محقق شد، اتفاق افتاد.

توقع این است شما اول مومنان باشید، چرا امروز اول کافران شدید؟ «وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ؟» «وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا»، «أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى»، «وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ (۴۱)» از من تقوا پیشه کنید، چرا از غیر من تقوا پیشه می‌کنید؟

آی بنی‌اسرائیل! «وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ» حق و باطل را با هم قاطی نکنید تا حق پنهان بشود. با خلط حق و باطل حق را پنهان نکنید، در حالی که خودتان هم می‌دانید.

«وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ (۴۳)» به اصول رفتاری دین که اقامه نماز و ایتاء زکات است پایبند بشوید و رکوع کنید با رکوع کنندگان. رکوع یعنی خضوع مقابل خلیفه‌الله، یعنی گردن کشی نکردن، امروز جلوی پیامبر قد علم نکنید، شما که می‌دانید حق چیست.

«أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ» شما می‌گویید داریم مردم را به بر می‌خوانیم؟ این چطور بری است که «وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ» خودتان را فراموش کردید با بی‌ایمانی به کتاب؟ مگر کسی که بی‌ایمان به قرآن باشد چیزی از بر در خودش مانده که بخواهد داعی به بر برای بقیه باشد؟

چرا پیامبر اسلام را من به قرآن متصل می‌کنم؟ من نیستم که متصل کردم از همان اول خدا متصل کرده، کجا؟ یکی آنجایی که فرمود: ۱- «يُؤْمِنُونَ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ وَمَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ»، ۲- «أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۶)»، ۳- «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا»، ۴- بحث خلافت. یعنی اصلاً جریان ایمان به قرآن از ایمان به پیامبر تفکیک ناپذیر است.

پس ببینید ما با اینکه وارد بحث بنی اسرائیل شدیم اما هنوز از محوریت بحث قرآن خارج نشدیم.

سیاق هشتم: آیات ۴۷ تا ۶۲

آیه ۴۷ یک طلوعیه و مقدمه قرار می‌گیرد برای برشماری سلسله تفضلات الهی که در یک مقطع خاصی از تاریخ خدا برای بنی‌اسرائیل انجام داده. یعنی برخلاف «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ» قبلی که محور بحثش تصریح بود که باید به قرآن ایمان بیاورید، محور بحث رفته روی یک مقطعی از تاریخشان، از آنجایی که خدا اینها را نجات داده از دست فرعون، تا وقتی که دوباره برگشتند به مصر و هبوط به مصر کردند؛ این سیاق با طلوعیه ۴۷ و ۴۸ می‌خواهد بفرماید: یک عبرتی از تاریختان بگیرید امروز دیگر بی‌تقوایی نکنید! هر کدام از این «وَأَذِّنْ»ها یک قسمتی از تاریخی است که خدا می‌خواهد بنی‌اسرائیل را نسبت به این تاریخ توجیه کنید.